

## جهان بی صدایی زن افغان

نکته اساسی ای که در تمام گزارشات رسانه های معتبر بین المللی، چون: بی بی سی، صدای آلمان، صدای امریکا، رادیو بین المللی فرانسه، و روزنامه های معتبر داخلی و سازمان های بین المللی حقوق بشرو نهاد های مدافع حقوق زنان و کمیسیون حقوق بشر افغانستان، وزارت امور زنان، وزارت صحت عامه و همچنان خیرنامه های نمایندگی سازمان ملل متحد در افغانستان و نیز گزارش سازمان حمایت از کودکان ملل متحد (یونیسف)، نهاد های کمک به زنان و کودکان در کشورهای اروپائی و غیره مراجع قابل اعتبار ملی و بین المللی، به چشم میخورد، اینست که **خشونت چون شلاق جانسوز پیوسته بر زندگی زنان افغان فرود می آید و هر قدر آنان از درد این شلاق فریاد میکشند، کس صدای آنها را نمی شنود. حتی پارلمان افغانستان، به عنوان نمایندگان مردم، با تفکر مرد سالاری خویش، قانون منع خشونت علیه زنان را آنطور که رئیس جمهور پذیرفته بود، تصویب نکرد، زیرا برخی از عناصر عقب گرای درولسی جرگه آنرا مغایر احکام شرعی تفسیر نموده برضد آن موضع گرفتند و خشونت علیه زن را از سوی مردان خانواده جایز شمردند.**

**در واقع جهان زن در افغانستان، جهان تنهایی و جهان بی صدایی است. بگفته بیدل:**

گوش ترحمی کو کز ما نظر نیوشد

دست غریق یعنی فریاد بی صداییم

**سازمان حقوق بشر ملل متحد در سال ۲۰۱۱ به مناسبت ۸ مارچ روز جهانی زن، گزارش داد که در میان ۱۹۰ کشور مستقل جهان، خوشبخت ترین زنان دنیا زنان ناروی و بدبخت ترین زنان دنیا، زنان افغانستان اند.**

با آنکه نمیتوان اقدامات دولت و جامعه جهانی را در ۱۲ سال گذشته در جهت بهبود وضعیت زنان نسبت به دوران طالبان نادیده گرفت، اما باید گفت که متأسفانه تا هنوز هم زنان افغان با مشکلات فراوان روبرو اند. هنوز هم زنان افغان با هزاران درد و رنج و غم و خشونت های جانسوز مردان خانواده روبرو هستند و زندگی اش هر لحظه در خطر تجاوز و لنت و کوب و داد و فریاد شوهر و مادر شوهر و پدر و برادر و خواهر شوهر، خورد و خمیر شده می رود و هیچ روزنه امیدی برای رهایی از این همه مشکلات زندگی سراغ ندارد. زنان افغان حتی در شهرها نیز در پایین ترین سطح معیارهای جهانی حقوق بشر قرار دارند و از موقعیت پائین اجتماعی - اقتصادی و سیاسی خود رنج می برند.

**به نظرشکریه بارکزی، عضو پارلمان و یکی از فعالان حقوق زنان افغانستان: "هر گاه موجودی را در زیر کوله باری از هزاران درد هستی، منجمد و بی روح و دردمند از حوادث زمان و منزوی از جهان تمدن و فاقد آزادی های بشری، می یابید، این زن افغان است!"**

باری مجسم سازیم که زنی که مورد خشونت یعنی لنت و کوب شوهر یا برادرشوهر و یا پدرشوهر قرار میگیرد، و در اثر لنت و کوب سروکله و دست یابایش میشکند، چه عکس العملی میتواند در برابر این ظلم آشکار خانواده نشان بدهد. البته عرف جاری اینست که زن خوب آنست که صدایش را نکشد و بار این مشکلات را تحمل کند و به هیچکس حتی با خانواده خود نیز شکایت نکند، و اما اگر چنین زنی بخواهد صدایش را بلندتر بکشد و به مراجع امنیتی و قضائی شکایت کند، باید چه بهای سنگینی بپردازد؟ اولاً ادارات امنیتی (پولیس) به صدای زن شاکتی توجهی نمیکند و اگر احیاناً توجه بکند، به قضیه از لحاظ اقتصادی توجه میکند، یعنی شکایت زن مظلوم را به حیث یک منبع اخاذی و رشوه ستانی از عامل خشونت مورد پیگرد قرار میدهد و در صورتی که بتواند از مرتکب خشونت پول کافی بدست آورد، قضیه رنگ موضوع پیش پا افتاده را به خود میگیرد و تحقیق مسئله روزها های متوالی به تعویق می افتد تا زن مظلوم از شکایتش بیزار گردد و از تعقیب قضیه منصرف شود. حال اگر منصرف شود یا نشود، نتیجه این شکایت چه میشود؟

- زن مظلوم، بیشتر مورد خشم و غضب شوهر و اعضای خانواده قرار میگیرد و با این ذهنیت که این زن بی حیا شده و دیگر بدرد این خانواده نمیخورد، اولین قیمتی که زن باید بپردازد، طلاق دادن اوست.

- طلاق دادن یک زن از سوی یک مرد، در جامعه سنتی افغانستان عیب بزرگی برای زن شمرده میشود. زیرا مرد میتواند بدون هیچ مشکلی فردا زن دیگری بگیرد، ولی برای زن مطلقه چنین امکاتی وجود ندارد و هیچ مرد دیگری رغبت بگرفتن چنین زنی را نمیکند که قبلاً از دست شوهر خشن و بدخو و یا معتاد خود به مراجع عدلی شکایت کرده باشد. و این دومین بهای میباید که زن باید متقبل شود.

- سومین بهایی که زن باید بپردازد، محروم شدن از داشتن فرزند یا فرزندان خود است. زن مطلقه اگر از

شوهر اولی صاحب فرزند با فرزندان سرونیم سر باشد، حضانت و سرپرستی چنین اطفالی به پدر تعلق میگیرد و زن به عنوان مادر از نگهداشتن اطفال خود محروم میگردد.

این محرومیت‌های زجردهنده، فشارها و مشکلات زیادی اند که باید زن قبول کند تا بتواند از دست خشونت یکی از اعضای خانواده به مراجع عدلی شکایت کند. بر اثر همین خشونت هاست که برخی از زنان جوان دست به خودکشی یا خود سوزی میزنند و به حیات خود خاتمه میدهند.

کشوری که امریکا مدعی است آنان را از چنگ طالبان رهانیده است، هنوز در دوزخ بنیادگرایی میسوزد. زنان سنگسار میگرددند، دختران با سگ تبادل میشوند، بر زنان و کودکان ۴، ۵، ۶، ۷ و ۱۰ و ۱۲ ساله تجاوز صورت میگیرد، آب جوش بر آنان ریخته شده، گوش و بینی و انگشتان حتی زبان شان قطع میگردد. بطور مثال، در سال ۲۰۰۸ از زبان یک دختر هفت ساله در ولایت جوزجان توسط پدر و مادر اندرش بریده شد.

افزایش خشونت علیه زنان به خصوص در ولایت هرات و اتفاقات تکان دهنده ای مثل بریدن لب و بینی خانم ستاره توسط شوهرش، نشانگر این حقیقت است که خشونت بر زنان در ولایت هرات نسبت به سایر ولایات کشور بیشتر است. در این ولایت از لت و کوب زنان گرفته تا ازدواج‌های اجباری و تجاوزهای جنسی و حتی خود سوزی زنان در رسانه‌های مختلف بار بار مطرح و بازتاب یافته است. در سال ۲۰۱۰، در ولایت هرات یک مرد انگشتان پای خانمش را قطع کرد. در همین ولایت چند هفته بعد از آن حادثه دلخراش شوهری گوشهای زنش را بعد از لت و کوب زیاد برید.



در سایر ولایات کشور نیز متأسفانه خشونت در اشکال تجاوز بر دختران خورد سال و زنان شوهردار با زور و عنف به یک پدیده عام مبدل شده است و کمتر مجرای قانونی برای رسیدگی به آن وجود دارد.

در ولایت سرپل به یک طفل چهار و نیم ساله تجاوز صورت گرفت و چند روز بعد تر از این حادثه بریک دختر ۱۲ سال از طرف سه جوان تجاوز دست جمعی صورت گرفت و چون مجرمین مورد پیگرد قانونی قرار نمیگیرند، خانواده دختر اخطار داد که اگر حکومت بازخواست نکند دختر را بخاطر پاک کردن لکه بدنامی خواهند کشت. خبرگزاری وخت، از قول محمدکاظم اللهیار معاون والی غزنی، گزارش داد که سه تن پولیس بر یک دختر ۴ ساله در حوزة اول شهر غزنی تجاوز جنسی نموده بودند که بعد دستگیر گردیدند.

در یک حادثه دیگر ۹ نفر مرد مسلح (که چارتای آن پولیس بوده اند) در ولایت کندز بریک دختر ۱۳ تجاوز دست جمعی نمودند و برخی از مجرمین قبل از تحقیق فرار داده شدند. همچنان پنج فرد مسلح شب هنگام بر یک منزل در ولایت سرپل هجوم برده و دختر ۱۲ ساله آنها را مورد تجاوز جنسی قرار دادند. همچنان چند هفته بعد سه فرد مسلح بر یک دختر هشت ساله در شهر کندز تجاوز نمودند که حالت صحتی دختر وخیم خوانده شد.

در سال ۲۰۰۶، شرم آورترین تراژدی خشونت علیه زنان از سوی جنگ سالاران تنظیم جمعیت ربانی در گنڈز بظهور پیوست و آن تبادل یک دختر یازده ساله با یک سگ جنگی بود. اگر اندک ترین احساس مسئولیت در وجود رهبر تنظیم جمعیت و حکومت افغانستان وجود میداشت، می بایستی بخاطر همین رخداد دور از کرامت و شرافت انسانی از وظایف خود استعفا میدادند و شرافتمندانه اعتراف میکردند که با وجود حضور ده ها هزار نیروهای تامین صلح ناتو در کشور، توان و کفایت تامین امنیت در این کشور را ندارند، تا بدین وسیله در دادگاه تاریخ سپید روی میگردیدند. مادر این دختر فریاد میزد: دخترم را در روز روشن از مقابل چشمانم ربوند و هیچ کسی به داد و فریادم نرسید.

مسوولان وزارت امور زنان عواملی چون ازدواج های اجباری و قبل از وقت، سلب حقوق زنان در جامعه و انواع خشونت ها در خانواده را در افغانستان رو به افزایش میدانند. مطابق آمار وزارت زنان افغانستان دو سوم از دواج ها در افغانستان اجباری صورت میگیرد و بیش از نصف دختران عروس کمتر از ۱۶ سال داشته اند که سن قانونی از دواج در افغانستان بحساب می آید.

در اوایل ماه نومبر ۲۰۰۸ «خانمی را به یکی از خانه های امن آوردند که شوهرش دست هایش را شکستاده بود و گوش ها، بینی و زبانش را بریده بود. خانه امن و همه نهاد های مدافع حقوق زنان دست به کار شدند و بعد از عملیات های جراحی، این خانم توانست سلامتی اش را باز یابد.» (۸ صبح ۲۵ نومبر ۲۰۰۸)

خبر تکا هنده و خجالت آور دیگر اینست که تا هنوز در برخی از ولایات کشور زنان شوهردار و بی شوهر، با کودک و بی کودک، مثل حیوانات به بازار برده میشوند و خرید و فروش میگردند و هیچ مرجعی مانع این عمل

غیر انسانی و غیر مدنی نمیگردد. پخش این خبر از طریق تلویزیون طلوع نه تنها برای انسانهای متمدن تکاندنده بود، بلکه برای هر انسان چیز فهم بهت آور و گیج کننده نیز بود. اما با تأسف باید گفت که فروش زنان در کشور به بهانه ها و اشکال مختلف صورت میگیرد و در برخی از مناطق بشکل برده فروشی قرون وسطانی تا هنوز مروج است و شهامت ممانعت این عمل وحشیانه را هیچکس ندارد.

در اواخر ماه جولای ۲۰۰۸ یک مرد خانمش را که صاحب سه فرزند از وی بود با یک قاطر تعویض کرد و وقتی پسر ۱۲ ساله اش از پدر خود پرسید که چرا مادرش را با یک قاطر عوض کرده؟ پدر جواب داد که با این قاطر من میتوانم خرج و مصارف تو و برادران ترا فراهم کنم، در حالی که اگر اینکار را نمیکردم، هم تو و هم برادرتو و هم مادر شما از گرسنگی میمردند.

**عدم دستگیری و به محاکمه کشاندن تجاوزگران بردختران خوردهسال و فقیر و ده ها دختر و زن دیگر در چند سال گذشته از سوی قوماندانان تنظیمی، چنان ناامیدی را در میان زنان افغان بوجود آورده است که میگویند، هرگز عدالت در این کشور تحقق نخواهد یافت و متجاوزین به حقوق زنان هیچگاهی به سزای اعمال خود نخواهند رسید و تجاوز و خشونت علیه زن افغان همچنان بقوت خود باقی خواهد ماند.**

در این شکی نیست که در پامال نمودن حقوق اجتماعی و مدنی زنان افغانستان، فرهنگ سنتی جامعه و طرز برداشت این فرهنگ از شریعت، نقش مهمی دارند، ولی نکته ای که نباید فراموش گردد، مساله تفکر مرد سالاری است که ریشه در بیسوادی و عدم دانش لازم در جامعه دارد. یعنی در یک جامعه سنتی که بیش از ۸۵ درصد مردان آن و ۹۰ درصد زنان آن بیسواد اند، مردان که دارای طرز تفکر مرد سالارانه اند، میکوشند بصورت خود کار سلطه و حاکمیت بلا مانع خود را بر زنان ثابت نگهدارند.

نهادهای حقوق بشر به این باور رسیده اند که حل مشکل زنان افغانستان به هیچ صورت ممکن نخواهد بود، مگر اینکه سطح تحصیل و دانش مردان و زنان در این کشور بالا برود. اما بالا بردن سطح دانش در افغانستان خود امریست که با وجود مساعد بودن شرایط دست کم دو نسل دیگر زمان لازم دارد.

**برای جلوگیری از خشونت خانوادگی می باید قوانین حمایت از حقوق زنان، مثل قانون منع خشونت علیه زنان از سوی مراجع عدلی و تقنینی تصویب گردد و دولت باید از آن قاطعانه حمایت نماید. وزارت امور زنان میتواند با همکاری وزارت حج و اوقاف از خطیبان نماز جمعه بخواهد تا هر هفته در مورد حقوق زنان به مردان و نمازگزاران آگاهی های لازم بدهند. ایجاد مراکز مشورت دهی حقوقی و تسهیلات حمایتی از جمله دسترسی به وکیل مدافع برای زنان در تمام ولسوالیهای کشور نیز میتواند زمینه را برای تعقیب قضایای خشونت آمیز مساعد سازد. همچنان حضور فعال زنان در مدیریت در نهادهای امنیتی (پولیس)، عدلی و قضائی و سازمانهای کشور بیشتر گردد و رسانه های صوتی و تصویری و کتبی و الکترونیکی می باید در آگاهی دادن به مردم در باره حقوق زنان سهم و نقش فعالتری بدوش بگیرند. اما آیا این آرزومندی را میتوان از یک دولت غیر ملی انتظار داشت، هرگز نه.**

خلاصه انواع خشونت، از گوش و بینی بریدن، و زبانه بریدن و کوب و سروپا شکستن زنان، تا تبادل شان به سگ و خر و قاطر و گاو و گوسفند و پول و قاچاق کردن شان بمنظور سکس در بازارهای منطقه در حق زنان مظلوم افغان اعمال میگردد. و این در واقع برای هر مرد افغان جای شرمساری است، جای تنگ و خجالت است که با مادر و خواهر و زن و ناموس خود چنین وحشیانه برخورد میکنند و آنگاه خود را افغان و مسلمان و مجاهد، ملا و پیشوای روحانی خطاب میکنند. از این لحاظ آن ژورنالیستی امریکائی که پس از سقوط طالبان نوشته بود: "زن افغان، شهروند درجه هیچ"، بجا نوشته بود.

در اخیر انزجار و تأثرات عمیق خود را به مقابل طرز تفکر طالبانه کسانی ابراز مینمایم که بیش از ۱۲ سال است که هم از خوان گسترده دموکراسی (که زنان را با مردان متساوی الحقوق میدانند) خوردند و هم سر در آخور طالبان داشتند و اخیراً (۲۰۱۴) به عنوان شورای علمای افغانستان با صدور یک فتوای بسیار عقب گرایانه، زن ستیزانه حضور زنان را در اجتماع، بخصوص در محیط تحصیلی و محیط کار (از جمله در پارلمان) و حتی در سفر و حضر در بیرون از منزل درست مثل دوران حاکمیت طالبان، منع اعلام کرد و رئیس جمهور افغانستان، به حیث آخرین مرجع و مدافع حقوق زنان عملاً در صف ملایان خشک اندیش قرون وسطی قرار گرفت و آن فتوا را تأیید نمود تا خاطر طالبان دهشت افکن را خوش ساخته باشد. این اقدام صریحاً یک عمل خلاف قانون اساسی است که در آن زنان و مردان را دارای حقوق مساوی اعلام کرده است. (رک: به مقاله خانم فرزانه فارانی)

پایان